

توضیحی کوتاه از جانب مترجم!
تا آنجایی که من اطلاع دارم، فرد با اطلاع و تردستی مطلب ترجمه شده ای را جهت تصحیح آن دوباره خوانی میکند. من متأسفانه از این نعمت محرومم. لذا از تمام خوانندگان این جزوه تقاضا میکنم که جهت هر چه بهتر شدن آن به من کمک و یاری رسانند. اشکالات موجود در ترجمه را به من گوشزد کنید چرا که بلاشک من در انتخاب واژها اشتباه کرده ام. لطفا نظرات خود را به آدرس زیر ارسال نمایید!

payam.partovi@yahoo.com

پیشاپیش از کمک و یاری شما متشکرم.

پیام پرتوی

۸ ژانویه ۲۰۰۹

اقتصاد سیاسی

کمونیسم به زبان ساده

برگردان: پیام پرتوی

مقدمه

وقتی کارل مارکس تنوری و روش توضیحی خود را برای پیروان اقتصاد سرمایه داری توضیح میداد از کشفیات آدام اسمیت "پدر اقتصاد ملی" و دیوید ریکاردو سود جست. او تقریباً شاگرد آنها بود، اما موفق شد که گره های باز نشده را چنان به هم متصل نماید و به شکلی تکامل بخشد که آن چیزی که امروزه نام اقتصاد ملی کلاسیک به خود گرفته، تبدیل به یک تنوری کامل و منسجم گردد. در حیطه علم اقتصاد مارکس یکی از "دانشمندان" اقتصاددان به شمار میرود. طبقه سرمایه دار ابتدا از دانش محققان اقتصاددان استقبال کرد، چرا که آنها این علم را بر علیه نظریه ارتجاعی فنودالها که مانعی بر سر راه پیشرفت کاپیتالیسم بود، مجهز نموده بودند. وقتی که نظریه مارکس ظاهر شد، سرمایه داران مجبور شدند که نه تنها خود او، بلکه تمامی تنوریهای کلاسیک اقتصاد ملی را، به دلیل ارتباط تنگاتنگ آنها با یکدیگر نفی نمایند.

به زبانی ساده، سرمایه داران مانند زمینداران بزرگ که در یک جامعه فنودالی از مذهب به عنوان وسیله ای جهت ادامه حکومت خود و اعمال دیکتاتوری پارازیتی بر علیه دهقانان سود میجستند، به دنبال فرموله نمودن تنوری نوینی بودند که علت وجودی خود را در جامعه توجیه نمایند. به همان میزان اندک که مذهب توانست و یا میتواند اتفاقات جاری در جهان ما را توضیح دهد. به همان میزان اندک نیز اقتصاد ملی نوین قادر است در مورد توضیح آنچه که به حوادث جاری محیط اطراف ما مربوط میشود - دلایل خود را ارائه دهد، امری که بخصوص طی سالهای پر تلاطم اخیر به اثبات رسیده است.

روحانیون فنودال جهت مخفی نمودن پوچی ایدئولوژی خود از زبان غیر قابل فهم لاتین استفاده میکردند. به همان روش اقتصاددانان ملی از مدلهای پیشرفته ریاضی استفاده میکنند. با وجود این اگر ما بتوانیم به ماهیت پیچیده این فرمولها دست یافته و آنها افشاء نماییم، تا حد بی مصرفی کامل نزول میکنند.

امروزه همه ما میتوانیم با چشمان خود کمبودها و پیامدهای فاجعه بار شیوه تولید سرمایه داری را ببینیم. حتی هواداران پر و پا قرص ایدئولوژی سرمایه داری نیز نمیتوانند منکر بیکاری، کاهش تسلیحات اجتماعی و افزایش فقر توده ای، حتی در پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری بشوند. بنیان گذران این ایدئولوژی نیز این کار را نمیکند، بلکه به جای آن از این تز که، راه حل دیگری وجود ندارد، به دفاع برمیخیزند. سوسیالیسم مرده است و مارکسیسم پاسخگوی مشکلات نیست.

در این جزوه ما میخواهیم نشان دهیم که امروزه مارکسیسم به همان اندازه ای اعتبار دارد که سوسیالیسم تنها راه حل نجات بشریت از فلاکت و فقر انسانهاست. در اینجا شما، خواننده عزیز، مطلب کوتاهی را با عنوان اقتصاد سیاسی که توسط مارکس فرموله شده است را مطالعه میکنید.

ما امیدواریم که این یادداشت عامل محرکی در جهت تکامل و پیشرفت شما باشد.

گوتنبرگ نوامبر ۲۰۰۳

حزب کمونیست سوند

انسان برای امرار معاش و ادامه زندگی خود، نیاز به غذا، لباس، مسکن، سوخت و غیره و غیره دارد. چیزهایی از این قبیل در اصطلاح عام کالاهای ضروری نامیده میشود. جهت بدست آوردن این کالاهای ضروری انسانها باید کار کرده و آنها را تولید کنند. در صورت عدم تولید این کالاها جامعه نابود میشود. به همین دلیل ما میتوانیم بگوییم که تولید و کالاهای ضروری پایه و اساس یک جامعه را تشکیل میدهند.

تولیدات و کالاها

حال ببینیم که این کالاهای ضروری چگونه در جامعه تولید میشوند. اقتصاد سیاسی درست از همین موضوع صحبت میکند.

ما میخواهیم به چگونگی تولید این کالاها و نتایج حاصله از آن نگاهی بکنیم. مارکسیسم میان دو اصطلاح کالاها و تولیدات تفاوت قائل است.

در جوامع قدیمی - قبل از کاپیتالیسم - این امری طبیعی بود که هر خانواده ای خودش کالاهای ضروری مورد نیازش را تولید کند. مسکن خود را خودش میساخت، غذای مورد نیاز خود را خودش از زمین کشاورزی خودش بدست میآورد، لباسهای خود را خودش میدوخت، سوخت مورد نیاز خود را که جهت تولید آتش از آن استفاده میکرد از جنگل و یا از مردابهای مملو از گیاهان نارس جمع آوری میکرد.

در حال حاضر نیز "تولید برای نیاز شخصی" به صورتی محدود رایج است. اگر ما در مدرسه کار دستی داشته باشیم، امکان دارد که یک رومیزی بدوزیم و یا یک شمعدانی برای خانه خود بسازیم. شاید که نانی در خانه بپزیم، کمی سبزیجات کاشته و یا لباسی برای خانواده خود جهت برطرف کردن نیازهای شخصی خود بدوزیم.

در چنین شیوه تولید، کالاها برای بر طرف کردن "نیاز فوری" شخصی و یا اطرافیان ما ساخته میشوند. در یک جامعه سرمایه داری این شیوه تولید یک شیوه استثنائی به حساب میآید. این شیوه تولید معتلق به جامعه ماقبل سرمایه داریست. کالاهایی که در جامعه سرمایه داری تولید میشود، برای مصرف تولید کنندگان تهیه نمیشود. آنها برای فروش به کس دیگری تولید میشود، آنها برای بازار تولید میشوند. ماشینهایی که در کارخانه ولو ساخته میشوند جهت استفاده شخصی و خشنود ساختن کارگران ولو تولید نمیشوند. آنها برای فروش به دیگران در بازار آزاد تولید میشوند.

بنابراین این تولیدات فقط تولیدات نیستند، آنها کالا به حساب میآیند. با کالا، منظور ما تولیداتیست که برای فروش به دیگران ساخته شده اند. دقیقاً همین تولیدات کالایی اساس جامعه سرمایه داری را تشکیل میدهد.

در یک جامعه سرمایه داری همه چیز موضوعیست برای خرید و فروش - همه چیز از یک چوب کبریت تا هواپیمای جت. در زبان اقتصاد سیاسی ما میگوییم که همه چیز کالا است و به همین دلیل مطالعات در زمینه اقتصاد سیاسی - به همان روشی که ما در این جزوه دنبال خواهیم کرد - با مطالعه کالا آغاز میشود. کارل مارکس میگوید: "کالا بنیان تمامی اقتصاد جامعه سرمایه داری را تشکیل میدهد"

مدیران جامعه مدرن امروزی ما، یک تخصص یابی دراز مدت را امکان پذیر ساخته اند. با این روش امر باروری توسعه یافته و باعث شده است که در کنار تولید کالایی خالص، خدمات تولیدی گسترده ای نیز ایجاد شود. در علم اقتصاد آن چیزی که برای تولیدات و کالاها اعتبار دارد، برای خدمات نیز معتبر است.

ارزش مصرف و ارزش مبادله

وقتی ما از ارزش چیزی صحبت میکنیم، میتوانیم دو منظور متفاوت داشته باشیم. ما میتوانیم که سوال خود را به این شکل مطرح کنیم:

- این ارزش دارد که آپارتمانی برای زندگی داشته باشیم؟ آیا لباس چیزی هست که ارزشی برای آن قائل شویم؟

وقتی که ما چنین سوالاتی را مطرح میکنیم، منظور ما معمولاً این است که آیا ما در اصل استفاده ای از داشتن خانه و لباس میبریم؟! ما از خصوصیات طبیعی و فیزیکی یک آپارتمان و لباس که آنها را برای ما مفید و با ارزش میسازد، صحبت میکنیم.

ما به ارزش مصرف یک شیء اشاره میکنیم. ارزش مصرف خصوصیت ذاتی یک کالای ساخته شده میباشد. اینکه ما میتوانیم بر روی یک صندلی بنشینیم، ارزش مصرف آن را تعیین میکند. ارزش

مصرف یک وعده شام در این است که نیاز غذایی یک انسان را برآورده میسازد. ارزش مصرف یک پیراهن در این است که بدن انسان را گرم نگاه میدارد. بدین ترتیب ما میتوانیم در مورد هر کالایی پاسخ این سوال را بدهیم: این چیست و ارزش مصرف آن چیست؟

اما ما میتوانیم سوال را بدین شکل نیز مطرح کنیم و پاسخی به شرح زیر دریافت کنیم. "این پیراهن چند میارزد؟"، در جواب کسی میگوید که: "پیراهن ما را از سرما محافظت میکند". ولی ما در انتظار گرفتن چنین پاسخی نیستیم. در اصل ما توقع گرفتن چنین پاسخی را داریم: "۱۰۰ کرون" یا "۲۰۰ کرون". اکنون ما در مورد مطلبی صحبت میکنیم که هیچ ارتباطی با ماهیت ذاتی پیراهن مورد نظر ما ندارد.

ما در مورد یک خصوصیت دیگر کالا صحبت میکنیم. - به عبارت دیگر شرایطی که ما بر اساس آن میتوانیم کالای خود با کالایی دیگر مبادله کنیم. این خصوصیت را ارزش مبادله نام گذاری میکنیم. برای مثال ارزش مبادله یک پیراهن با کالاهای دیگر را بررسی میکنیم. ما میتوانیم جدولی به شرح زیر درست کنیم:

یک پیراهن = ۲۰ کیلو گرم آرد = ۱۰۰ چوب کبریت = ۱/۲۰ دوچرخه
 در زندگی روزمره ما نمیگوییم که ارزش یک پیراهن برابر است با ۱/۲۰ ارزش یک دوچرخه، بلکه آن را به صورتی عمومی با ارزش یک کالای مخصوص - پول - مقایسه میکنیم و میگوییم که ارزش پیراهن ۱۰۰ کرون است. به بحث در مورد پول در صفحات بعد ادامه میدهم.

چه عاملی تعیین کننده ارزش (مبادله) یک کالا است

درک اینکه چه عاملی تعیین کننده ارزش مصرف یک کالا و یا کار است امر چندان مشکلی نیست. ارزش مصرف بیانگر خصوصیت ماهوی یک کالا است. اما در اصل چه چیزی بیانگر ارزش مبادله است؟ این چه عاملیست که باعث میشود که یک پیراهن به جای ۱۰ و یا ۱۰۰۰۰۰ کرون، دقیقاً (در این حالت) ۱۰۰ کرون ارزش داشته باشد؟

اجازه بدهید مسئله را باز کنیم! بوسیله ارزش مصرف، ما یک کالا را با کالاهای دیگر مقایسه میکنیم. به عبارت دیگر باید این کالاها چیزی مشترک داشته باشند. چیزی که بتواند اساس این مقایسه ها بوده و قابل اندازه گیری باشد. این عوامل مشترک چه چیزهایی میتوانند باشند؟ پس از کمی فکر کردن دریابیم که این خصوصیات بیرونی، از جمله رنگ و اندازه کالا نیستند که تعیین کننده هستند. یک کیلو طلا و یک کیلو شکر قیمتهای متفاوت دارند. یک متر مربع پارچه و یک متر مربع دستمال توالت نیز به همین ترتیب.

خیر، ارزش مصرف بیانگر خصوصیات بیرونی، داخلی و طبیعی در نزد یک کالا نیست. پس از کمی تفکر بیشتر به این نتیجه میرسیم که تنها عامل مشترک در همه کالاها این است که توسط انسانها تولید شده اند.

تنها از این طریق میتوانیم ارزش یک کالا را تعیین کنیم. مقدار زمان کاری که ما جهت تولید کالایی مصرف میکنیم، تعیین کننده ارزش آن کالا است. کار صرف شده جهت تولید کالایی بوسیله زمان، ساعات کار انجام شده برای تولید آن کالا اندازه گیری میشود. ما میتوانیم این جدول را ترسیم کنیم:

۱ پیراهن	۱ ساعت کار
۱ کیلو گرم آرد	یک بیستم ساعت کار (۳ دقیقه)
۱ چوب کبریت	یک صدم ساعت کار (۳۶ ثانیه)
۱ دوچرخه	۲۰ ساعت کار

طبیعتاً در جدول فوق، تمام ساعات کاری که صرف تولید کالا شده است حساب شده است. برای مثال پیراهن - از سر زمین پنبه تا محل کارخانه خیاطی.

شاید کسی به این موضوع اشاره کند که برای ساختن یک چوب کبریت فقط ۳۶ ثانیه وقت لازم است. اجازه بدهید که ما بر این مطلب تاکید نماییم که آمار ارائه شده از جانب ما حقیقی نبوده و فقط جنبه مثالی دارند. با وجود این چندان هم بدور از حقیقت نیستند. تصور کنیم که یک کارگر جنگلیان به ۱۵ دقیقه وقت نیاز دارد تا درختی را ببرد. شاید که بشود از این درخت ۹۰۰ عدد جعبه کبریت ساخت. و چنین بشود که او برای ساختن هر جعبه کبریتی یک ثانیه وقت صرف کند. به همان ترتیب هر کارخانه

چوب بری یک ثانیه وقت صرف هر جعبه میکند، به شکلی که وقتی جعبه کبریت کارخانه چوب کبریت سازی را ترک میکند، ۳۶ ثانیه وقت صرف شده است.

در اینجا شاید که اعتراض کنیم که دوچرخه های ساخته شده در کارخانه ای که به صورتی غیر معمول کارگرانی تنبل و غیر تکنیکی دارد، میتواند با ارزشتر باشند. آنها به خاطر تنبل و غیر تکنیکی بودن ساعت کار بیشتری را صرف ساختن دوچرخه ها میکنند. البته در اصل اینچنین نیست. ولی واقعیت از این قرار است. برای هر چه روشنتر نمودن موضوع باید بگوییم که ارزش یک دوچرخه توسط میانگین ساعت کاری که برای ساختن یک آن بکار میرود تعیین میشود - برای اینکه به زبان اقتصاددانان صحبت کرده باشیم- توسط زمان لازم کار اجتماعی، که صرف ساختن آن میشود چیزی که ما در این بخش مورد بحث قرار دادیم قانون ارزش نامیده میشود و در یک جمله میتواند این چنین فرموله شود: معاوضه کالا در جامعه سرمایه داری در انطباق با مقدار کار ضروری اجتماعی که لازمه ساختن کالاهاست، روی میدهد.

ما البته در اینجا به مسئله بهره و معاملات سرسام آور دیگر نیز توجه کرده ایم، مسائل آشنایی که در جوامع سرمایه داری معمول است. کسی که بتواند یک اتومبیل اوراق را که چند صد کرون ارزش دارد به قیمت ۱۰۰۰۰ کرون بفروشد، به قانون ارزش خواهد خندید. با این حال چنین اشخاصی استثنایی بوده و اعتبار قانون ارزش را در رابطه با مبادله کالا تغییر نمیدهند.

عرضه و تقاضا

اقتصاددانان سرمایه داری گاهی ادعا میکنند که ارزش کالاها در اصل بوسیله قانون عرضه و تقاضا تعیین میشود. با این قانون منظور آن است که اگر در بازار یک میلیون پیراهن وجود داشته باشد و فقط ۱۰۰۰۰ نفر خریدار، کارخانه ها به سختی خواهند توانست پیراهنهای را بفروشند و به این ترتیب مجبورند که قیمتها را کاهش دهند. از جانب دیگر اگر در کشتزارهای قهوه آمریکای جنوبی اعتصاب شده و به دنبال آن عرضه قهوه کمتر از نیاز مثلا کشور سوئد بشود، تجار میتوانند از شرایط سوء استفاده کرده و قیمتها را بالا ببرند. مقدار تقاضا از مقدار عرضه بیشتر میشود. مارکسیسم منکر این نیست که قانون عرضه و تقاضا در واقع به صورتی نسبی بر روی قیمتی که یک خریدار جهت خرید یک کالا میپردازد تأثیر میگذارد، اما تأثیر این قانون باعث این نمیشود که یک ماشین ۲۵ کرون بیارزد و یک چوب کبریت ۲۰۰۰۰۰ کرون. بیابید این چنین فرض کنیم که مقدار کار صرف شده جهت تولید یک اتومبیل ۲۰۰۰۰۰ هزار کرون باشد. نوسانات کناری ۲۰۰۰۰۰ کرون (که ما فرض میکنیم ارزش اتومبیل است) بوسیله قانون عرضه و تقاضا تعیین میشود. با مطالعه این نوسانات در دراز مدت متوجه میشویم که آنها یکدیگر را، البته اگر از تورم احتمالی چشم پوشی کنیم، خنثی میکنند. همچنان میتوان ادعا کرد که قانون ارزش، ارزش کالا را تعیین میکند، در حالیکه قانون عرضه و تقاضا بصورتی جزئی تغییرات روزانه قیمت کالا را. دقیقا همین واژه آخری - قیمت - است که ما قصد داریم کمی دقیقتر به آن نگاهی بکنیم. اما توضیحی کوتاه در مورد پول.

در مورد پول

دلیل استفاده از پول این بود که رشد و توسعه کسب و تجارت، تازمانیکه معاملات بصورت مبادله محض کالا انجام میشد، کاهش پیدا میکرد. کسی که برای مثال میخواست چاقویی را با یک کت مبادله کند، باید کتی را برای تعویض، در ضمن اگر میخواست که با چاقویی مبادله کند، در دسترس داشته باشد.

برای تقریبا ۶۰۰۰ سال قبل در Mesopotamien (عراق فعلی) مردم چنین فکر میکردند که گندم کالایی بود که میتوانستند، نه در همه لحظات ولی تقریبا همیشه، مورد استفاده قرار دهند. اگر نمیخواستند آن را بخورند، میتوانستند از آن جهت بذر افشانی استفاده کنند. ارزش گندم چنان بود که همه، تقریبا همیشه آن را به عنوان یک کالای مبادله ای قبول میکردند. این امر کار تجارت را آسانتر میکرد، چرا که آن کسی که چاقویی داشت میتوانست آن را پیش هر کسی که به آن احتیاج داشت برده و با مقدار مناسبی گندم عوض کند. سپس میتوانست همین گندم را با کسی که میخواست آن را با کتی تعویض کند، مبادله کند. به این ترتیب ارزش مصرفی گندم به عنوان کالایی مصرفی، دو چیز بود: بخشا میتوانست به عنوان ماده ای غذایی و بذر افشانی مورد استفاده قرار گیرد و بخشا به عنوان کالای مبادله ای - یا آنچنان که ما امروزه ما میگوییم: پول.

سپس اشیای فلزی، هر چند که زمان پیدایش آنها طولانی بود، جای گندم و (کالاهای دیگر) را گرفت. پیدایش فلزات طلا و نقره بیش از همه به طول انجامید. به تدریج انسانها آغاز به استفاده از قطعات فلزی به همان شکلی که بود، کردند - آنها آن را برابر با اندازه ارزش کالایی که میخواستند مورد معاوضه قرار دهند وزن میکردند.

پس از آن انسانها تولید صفحات فلزی کوچکی (اغلب از طلا و نقره) که وزنشان بر روی آنها حک شده بود آغاز کردند. و بدین ترتیب سکه اختراع شد. این سکه های فلزی هنوز دارای دو نوع ارزش بود: بخشا آنها فلزاتی بودند که میشد به عنوان اشیایی مصرفی مورد استفاده قرار گیرند و بخشا به عنوان کالایی مبادله ای. پولی را که ما در حال حاضر استفاده میکنیم - سکه و اسکناس - فقط دارای یک ارزش مصرفی هستند: کالای مبادله ای عمومی هستند و ارزش مبادله ای آنها، به دلیل وقوع تورم، میتواند به دفعات بیشماری تغییر کند.

قیمت و پول

قیمت یک کالا بیانگر ارزش آن کالا در قالب پول است. همانطور که ما قبلا توضیح دادیم، میتواند میان قیمت و ارزش تفاوت وجود داشته باشد.

اما خود پول هم در اصل نوعی کالا است. خصوصیت ویژه آن این است که به عنوان واحد اندازه گیری مشترک برای تمام کالاها استفاده میشود و همانطور که اقتصاددانان میگویند، به عنوان یک جایگزین عمومی عمل میکند. طی تاریخ انسانها از کالاهای مختلف - پوست حیوان، کار دستی، نمک، احشام، غیره و غیره به عنوان پول استفاده کرده اند. اما به تدریج فلزات طلا، نقره و مس در نزد مردم به عنوان یک جایگزین عمومی تکامل یافت. سبک بودن و در نتیجه آسان بودن حمل و نقل آنها، مقاوم بودن و قابل تقسیم بودن و غیره و غیره، دلایلی بود که شایستگی خاصی را به این فلزات برای نیل به هدف و مقصود نهایی میداد.

از همان ابتدا از آنجائیکه پول هم یک کالای مصرفی بود، ارزش آن هم توسط زمان کاری که صرف تولید آن شده بود - ساعت کاری که صرف استخراج و تهذیب، طلا، نقره یا مس میشد - تعیین شد. با اینحال مسئله ای که ما اکنون میخواهیم به آن نگاهی بکنیم، البته زمانی که به پول مربوط میشود، کمی پیچیده تر میشود.

در حقیقت این چنین است که ارزش مبادله ای پول، همچنین ارزش مصرف آن هم هست. استفاده ای که انسان از پول میبرد آنست که میتواند آنرا با هر گونه ای کالایی که دارای همان ارزش است معاوضه کند. کسی که کالایی میفروشد، اهمیتی به این مسئله نمیدهد که پول دریافتش کهنه و فرسوده است. او به هر حال میخواهد آنرا با کالاهای دیگر عوض کند. به همین دلیل این هم ضروری نیست که آن پولهایی که در بازار گردش دارد، سالم باشند. حتی این هم ضرورتی ندارد که به اندازه ارزش حک شده بر روی سکه، حاوی طلا و نقره ای باشد. به جای طلا و نقره به عنوان وسیله ای برای گردش، ما میتوانیم حتی از کاغذهای ارزش داری که دارای ظاهری معین (اسکناس) میباشند استفاده کنیم. آن مقدار کاری که صرف ساختن یک اسکناس ده کرونی میشود، برابر با کاری که بر روی ده سکه نقره یک کرونی میشود نیست.

بانکهای شهری به جای اینکه از طلا و نقره به عنوان وسیله ای برای گردش سرمایه استفاده کنند، اسکناس را که نماینده و یا رسیدی برای طلا و نقره در گاو صندوق بانکهای شهری به حساب میامد را چاپ کردند. اسکناسها به اندازه ای ضروری جهت اینکه پول - و گردش کالا در یک جامعه بدون ایجاد بحران عمل کنند چاپ میشدند.

تا زمانی که واحد سنجش ما (در سوئد تا سال ۱۹۳۱) به طلا بود، تعداد اسکناسها موجود باید برابر با مقدار طلای موجود در گاو صندوق بانک مرکزی میبود. هر کسی که اسکناسی داشت میتوانست در هر زمانی به بانک ملی مراجعه کرده و آن را با طلا تعویض نماید.

این کار دیگر امکان پذیر نیست. در حال حاضر واحد مورد استفاده ما اسکناس میباشد. مقدار کالا و خدماتی که باید مورد خرید و فروش قرار گیرد، تعیین کننده مقدار اسکناسهاست که باید در بازار گردش داشته باشد. این بدان معناست که اگر قیمتها افزایش پیدا کند، باید مقدار پول در گردش هم افزایش یابد - در غیر اینصورت گردش کالا متوقف میشود. با پایین آمدن ارزش اسکناسها، قدرت خرید ما هم کاهش پیدا میکند. این همان چیز است که ما آن را تورم میخوانیم.

تحت سیستم سرمایه داری تا اندازه ای انتخاب میان بیکاری و تورم - مانند سالهای آغازین قرن ۲۰۰۰ - قرار گرفته است. وقتی که سرمایه داران به دنبال سود بیشتر قیمتها را افزایش میدهند، برای فروش کالاها به مقدار بیشتری پول نیاز است. اگر دولت (به زبانی دیگر بانک مرکزی، به عنوان مثال بانک

مرکزی سوئد یا بانک مرکزی اروپا) از چاپ اسکناس بیشتر امتناع کند، در سطح گسترده ای کالاهای تولیدی به فروش نمیرسد، امری که باعث کاهش تولید در کارخانجات شده و یا عامل افزایش ورشکستگی و بیکاری میشود. از طرف دیگر، اگر دولت بخواهد با بیکاری مبارزه کند، باید به این امر توجه داشته باشد که وسیله ای برای پرداخت وجود دارد. به عبارت دیگر پول که بتوان قیمتهای افزایش یافته را بوسیله آنها پرداخت کرد. بر این اساس دولت پول بیشتری چاپ کرده و در بازار منتشر میکند. به دلیل اینکه مقدار افزایش یافته پول همانند گذشته دقیقاً برابر با همان مقدار کالاها (و خدمات) است، ارزش هر اسکناسی تنزل پیدا میکند: تورم.

گردش کالا

قبل از ظهور سرمایه داری تولید کالا در سطح نه چندان گسترده ای وجود داشت. به عنوان مثال یک کفاش ساکن شهرهای دوران سده های میانی، میتواند تولیدات خود را فروخته و آنها را به کالا تبدیل کند. او آنها را میفروخت، چرا که به غذا نیاز داشت. به عبارت دیگر او کالای خود را (کفش) با کالای دیگری تعویض میکرد. ما این را با استفاده از قوانین ریاضی با فرمول ک - ک (کالا با کالا) نشان میدهم. با این وجود این فرمول بیانگر کامل گردش کالا در جامعه قبل سرمایه داری نیست، به این دلیل که کفاش ما کفشهای خود را با غذا معاوضه نمیکند. او آنها را با پول تعویض میکند، پولی که او به نوبه خود جهت خرید غذا روزانه خود استفاده مینماید. جهت هر چه دقیقتر بودن باید ما فرمول خود را به شکل زیر بنویسیم:

ک - پ - ک (کالا - پول - کالا).

اجازه دهید که مقصود کفاش را با این معاوضه به خاطر بسپاریم. او کالای خود را میفروشد که بتواند چیز دیگری بخرد.

گردش کالا در سیستم سرمایه داری

این فرمول برای ما حقوق بگیران معمولی همچنان اعتبار دارد. ما چیزی میفروشیم (نیروی کار خود را میفروشیم، صحبت در این مورد را به بعد واگذار میکنیم) به خاطر پول، که آنرا جهت مواد مورد نیاز خود، به عبارت دیگر کالا - پول - کالا استفاده میکنیم.

اما امر دیگری برای تولید کنندگان ما، سرمایه داران، اعتبار دارد. برای مثال یک شرکت تجاری کالاهای خود را برای این میفروشد که بتواند کالای دیگری بخرد. این مقصود مورد نظر نیست. نه، این شرکت با این هدف با پولهای خود کالا میخرد، که بعداً بتواند آنها به قیمت بالاتری فروخته و از تمام این داد و ستد پول بدست بیاورد. کفاش قدیمی ما میفروخت به خاطر اینکه بخرد. شرکت تجاری میخرد برای اینکه بفروشد.

در نتیجه وقتی که شرایط سرمایه داری اعتبار دارد، ما باید ترکیب این فرمول کالا - پول - کالا را به این شکل پ - ک - پ (پول - کالا - پول) را عوض کنیم.

مارکس این فرمول (پول - کالا - پول) را قانون عمومی سرمایه داری نامگذاری نمود.

ارزش اضافی

حتی فرمول پول - کالا - پول هم کاملاً صحیح نیست. این کاملاً بی معناست که کالایی، اجازه دهید بگوییم به قیمت ۳۰۰۰ کرون بخریم و سپس آنها را به همان قیمت بفروشیم. اگر مغازه ای یک موتور گازی را به قیمت ۱۵۰۰۰ کرون از کارخانه ای که تولید کننده آن است خریده باشد و بخواهد آن را به همان قیمت ۱۵۰۰۰ کرون به فروش برساند، بهتر است که هر چه زودتر در مغازه خود را تخته کند. تمام قضیه این است که این معامله باید سودی داشته باشد، که کالاها باید گرانتز از آن چیزی که ما زمانی برای خرید آن پرداختیم فروخته شوند. به همین دلیل ما عادت داریم که گردش پول را در ادبیات مارکسیستی این چنین بنویسیم: پ - ک - پ. در اینجا پ، همان پولهای اصلیت، به اضافه کمی پول اضافی. این همان پول اضافیست که ما آنرا ارزش اضافه مینامیم.

این پول اضافی از کجا سرچشمه میگردد؟ این امریست غیر ممکن که ما تصور کنیم که این پولها که پول اضافی را تشکیل میدهند، از آسمان نازل میشوند.

انسان میتواند باور خود را اینچنین ارضاء نماید که مغازه دار "مبلغ بالاتری" را برای یک موتور گازی که در اصل ۱۰۰۰۰ کرون ارزش دارد مطالبه کرده و مبلغ ۵۰۰۰ کرون به آن اضافه کند. همانطور که ما خواهیم دید، این جریان نیز کاملا غیر ممکن است. ما قبلا متذکر شدیم که در سیستم سرمایه داری مطمئنا ربا خواری و معاملات حیرت آور میتواند روی دهد اما به هیچ عنوان و در مجموع در مورد فروش کالاها اعتبار ندارد.

تحت سیستم سرمایه داری تمام معاملات کالایی با داشتن این هدف، که ما باید گرانتز از آنچیزی که خریده ایم بفروشیم روی میدهد، و در نتیجه تمام کالاها گرانتز فروخته میشوند، به عبارت دیگر بالاتر از آن ارزشی که برابری میکند با زمان کار صرف شده و ضروری اجتماعی بر روی آنها. اما ما هنوز ندیده ایم آن انسانی را که فقط بتواند بفروشد، و هرگز نیازی به خرید چیزی نداشته باشد. فروشنده موتور های گازی ما باید دانما مقدار زیادی کالا بخرد - بخشا خرید داخلی برای مغازه اش، بخشا برای مصرف شخصی خودش. او حتی اگر بتواند کالاهای خود را به قیمت بالایی بفروشد، باید به قیمت بالایی نیز بخرد. پس در این میان فروشنده ما چه چیزی را بدست آورده و چه چیزی را از دست میدهد.

چه چیزی را موتور فروش ما برنده شد، زمانیکه کالاهای خود را فروخت، و چه چیزی را از دست داد زمانیکه کالاهای خود را خرید. این امر در شرایط امروزی ما، زمانی که ما در مغازه ها به بر چسب قیمتها نگاه میکنیم، کمی تعجب آور است، اما طبق قوانین اقتصادی، تمام کالاها در بازار آزاد، با توجه به ارزش میانگین و واقعی آنها بفروش میرسد. اینکه تمام فروشنده ها بتوانند "نرخ بیشتر از قیمت اصلی" را برای کالاهای خود دریافت کنند غیر ممکن است.

اما این ارزش اضافه از کجا سرچشمه میگردد؟

و اما در بازار کالایی وجود دارد که با کالاهای دیگر فرق دارد - و آن عبارت است از نیروی کار انسان.

حتی نیروی کار هم در سیستم سرمایه داری نوعی کالا به حساب میاید و به صورت رسمی وسیله ایست برای خرید و فروش. کارگر آن را میفروشد و سرمایه دار آنرا میخرد. در اینجا باید تذکر بدیم که ما میگوییم نیروی کار و نه "کار". زمانی که ما به دنبال کاری میگردیم، سرمایه دار به دنبال توان کاری ماست. در قبال مقداری دستمزد که بر اساس ساعات کار (و یا قرارداد دیگری) انجام میدهم، قول میدهم که توان کاری خود، نیروی کار خود را در اختیار او بگذاریم.

سعی اقتصاددانان سرمایه داری اینست که چنین وانمود کنند که حقوق اجریست در قبال کار ساعتی یا کار روزانه کارگران. این ادعایی کاملا بی پایه است. اساسا توافق دربارہ دستمزد، قبل از اینکه سرمایه دار اثری از نتیجه کار را دیده باشد به عمل میاید. در لحظه اول چنین به نظر میاید که دستمزد دریافتی از کار پیمانی میتواند دستمزد واقعی نتیجه کار باشد. یک کارگر هر چه بیشتر کار میکند، مزد بیشتری دریافت میکند. اما بیاد داشته باشیم که دستمزد کار پیمانی بر اساس میانگین ساعت کاری که از یک کارگر با سرعت کاری متوسط انتظار می رود تا طی زمان کار پیمانی به آن برسد، حساب شده است. در نتیجه دستمزد حاصله جبران نتیجه و ارانه کار نیست، بلکه جبران قدرت و نیروی کاریست که جهت کار کردن در اختیار سرمایه دار قرار میدهد.

درست در همینجا ارزش اضافی بوجود میاید. نیروی کار انسانی دارای خاصیتی بی نظیر است. این نیرو قادر است ارزشی بیشتر از ارزش خودش را بوجود آورد. میخواهیم حول و حوش این موضوع کمی مکت کنیم.

نیروی کار انسانی

ما گفتیم که نیروی کار میتواند ارزشی بیش از ارزش خود را تولید کند، اما ارزش واقعی آن چیست؟ چگونه انسان میتواند ارزش نیروی کار را به عنوان یک کالا اندازه گیری کند؟ بله، دقیقا به همان شیوه ای که ما ارزش دیگر کالاها را در جریان تولید - از طریق اندازه گیری ساعات کاری ضروری اجتماعی که در آن بصورت نهفته وجود دارد، تعیین میکنیم. به زبانی دیگر: آن مبلغی که خرج جایگزین کردن آن کالایی که برای تولید مصرف میشود. و اما این مطلب زمانی به نیروی کار مربوط میشود، این به چه معناست؟

اجازه بدهید ببینیم که به چه چیزی نیاز است تا کالای نیروی کار بتواند همان کالای نیروی کار بماند: اولاً باید کارگر را زنده نگهداشت. او باید غذا، لباس و مسکن داشته باشد. او برای اینکه قادر به کار کردن باشد باید تا سطح قابل قبولی آموزش دیده باشد، بسته به نوع کار، امکانات ایاب و ذهاب (اتومبیل، دوچرخه، اتوبوس، غیره و غیره) تا محل کارش و برخی مسائل دیگر را در اختیار داشته باشد.

برای جلوگیری از مرگ طبقه کارگر، باید به یک کارگر امکان این را داد که شکم خانواده خود را سیر کند. تمامی اینها از آن جهت ضرورند که بتوانند نیروی کار را نیروی کار نگه دارند، بتوانند نیروی کار را دوباره تولید کنند (دوباره بیافرینند). و ارزش آن وسیله زیست، برای اینکه یک کارگر بتواند به فروش نیروی کار خود ادامه دهد - ارزش نیروی کار را تعیین میکند. ارزش نیروی کار به پول - مانند دیگر کالاهای دیگر - قیمت آنست. و این همان قیمت است که ما آنرا دستمزد میخوانیم.

دقیقاً مانند کالاهای دیگر، قانون عرضه و تقاضا - زمانیکه اندازه دستمزدها پایین و بالا میرود - نقش بزرگی را در این رابطه بازی میکند. در شرایط شدید بیکاری، سرمایه داران کارگرانی را که به دنبال کار میگردند به این که "اگر این کار مناسب شما نیست، بیکاران دیگری هستند که منتظر کارند" رجوع میدهند تا به این وسیله دستمزدها را کاهش بدهند. در اینجا دسترسی به نیروی کار بیشتر از تقاضای آنست. از جانی دیگر وقتی که کمبود نیروی کار وجود دارد امکان این امر وجود دارد که سرمایه داران، برای جلب نیروی کار با یکدیگر رقابت کنند، و این میتواند باعث بالا رفتن دستمزدها بشود.

در اینجا ما ارزش مبادله ای کالای نیروی کار را تعیین کردیم. اما ارزش مصرف آن چیست؟ نیروی کار چه ارزشی برای ما دارد؟ بله، زمانیکه به اقتصاد سرمایه داری و ارزش اضافی مربوط میشود این سوال اصلی ماست. ارزش مصرفی نیروی کار این است که طی جریان کار میتواند ارزشی بیش از آنچه که لازم است که او را زنده و قابل کار کردن نگه دارد، تولید کند. مارکسیسم معتقد است که نیروی کار ارزشی بیش از آنچه که مورد نیاز تولید دوباره اش میباشد، بوجود میآورد.

تولید ارزش اضافی

بنابراین یک کارگر میتواند طی یک روز، برای مثال به ارزش ۶۴۰۰ کرون کالا تولید کند، در حالیکه ارزش نیروی کار او طی همان ساعات کار ۸۰۰ کرون است. ۸۰۰ کرون (پس از پرداخت مالیات) پولیست که او روزانه جهت سیر کردن شکم زن و فرزندانش، دریافت میکند. اگر این کارگر ۸ ساعت در روز کار کند، به اندازه $6400/8=800$ کرون در ساعت تولید میکند. اما در آمد یک روز او چقدر بوده است. درست در همان ساعت اول کار، او به اندازه حقوق یک روز کار انجام داده است. او ۷ ساعت بقیه روز را برای سرمایه دار مجانی کار میکند. در ادبیات مارکسیسم، آن ساعتی که یک کارگر برای امرار و معاش خود کار میکند، ساعت کار ضروری نامیده میشود. آن ساعتی را که او برای سرمایه دار کار میکند ساعت کار اضافی نامیده شده است.

درست در همینجا ارزش اضافه بوجود میآید. این در اصل در جریان تولید و نه در جریان فروش کالاهای آماده تولید میشود. مالکیت بر روی ابزار تولید (ماشینها، کارخانجات، ابزار غیره و غیره) و توان بی نظیر نیروی کار انسانی که میتواند ارزشی بیشتر از آنچه که جهت تکثیرش نیاز دارد بوجود آورد، این امکان را به کاپیتالیست میدهد که بتواند بر روی این ارزش اضافی دست بگذارد. آگوست استریندبری نویسنده بزرگ و سرشناس سوئدی، به روشی بسیار ساده و روشن، شیوه استثمار سرمایه داران را اینچنین تشریح میکند:

- اونجا به اون مرده چی گفتی؟
- بهش گفتم که او باید تندتر کار کنه.
- چه کسی این حق رو به شما داده که به اون دستور بدی؟
- حقوق اونو من میدم.
- چقدر بهش حقوق میدی؟
- روزی ۱۰ کرون.
- پولی رو که به اون میدی از کجا میاری؟
- من سنگ میفروشم.
- چه کسی این سنگارو برات میشکونه؟
- اون انجام میده.

- در روز چه مقدار سنگ برات میشکونه؟
 - اوی، تو عرض روز مقدار زیادی سنگ میشکونه.
 - چقدر شما برای این کار میگیری؟
 - تقریباً ۵۰ کرون.
 - پس دیگه این اونه که ۴۰ کرون میده، به خاطر اینکه شما فقط دور و بر پرسه میزنی و به اون دستور میدی که سریعتر کار کنه.
 - بله، ولی مالک ابزار کار و ماشینها من هستم.
 - چطوری صاحب اونا شدی؟
 - من سنگها را فروختم و اونقدر پول گرفتم که تونستم باهاشون ابزار و ماشین آلات بخرم.
 - چه کسی سنگها را شکونده بود؟
 - ساکت شو، احمق!
- آگوست استریندبری در کتاب "اسرار سرمایه داری"

جریان تولید در سیستم سرمایه داری

اجازه بدهید که مطالعه خود را در مورد جریان تولید در سیستم سرمایه داری با مثالی آغاز کنیم. ما تصور میکنیم که کالاهای یک کارخانه طی یک سال به قیمت ۲۰۰ میلیون کرون فروخته میشود. این ۲۰۰ میلیون کرون به کجا میرود؟ باید ما این موضوع را مو شکافی کنیم؟

ما تصور میکنیم که این کارخانه ۴۰ نفر کارگر در استخدام خود دارد که هر کدام سالانه ۲۵۰.۰۰۰ هزار کرون در آمد دارند. این سرمایه متغیر نامیده میشود. در صفحات بعد به این واژه بازگشته و در مورد آن توضیح بیشتری خواهیم داد.

کارخانه در ادامه باید مواد اولیه بخرد تا کارگران آنرا به کالاهای آماده تبدیل کنند. یک کارخانه خیاطی باید پارچه بخرد، یک کارخانه اتومبیل سازی باید ورقه آهن تهیه کند و یک شرکت ساختمانی آجر. در این مثال ما تصور میکنیم که کارخانه مورد بحث ما در این سال ۴۹ میلیون کرون مواد خام برای کارخانه خریده است. این کارخانه جهت ادامه حیات نیاز به انرژی، ماشینهای تولیدی، گرما و نور دارد. ما میگوئیم که مخارج انرژی امسال این کارخانه یک ملیون کرون میشود.

ماشینها، ابزارها، ساختمانها اصطلاحاً پیدا میکنند، تعدادی از آنها نیاز به تعمیر دارند و برخی باید اوراق بشوند. اگر این کارخانه مالک ماشینها، ساختمانها و غیره به مبلغ ۸۰۰ ملیون کرون باشد، و سرمایه دار ما از روی تجربه بداند که اینها تقریباً پس از ۲۰ سال خراب میشوند، باید سالانه یک بیستم از ارزش این وسایل را به ارزش کالاهای آماده اضافه کند. ماشینها و دیگر وسایل سالانه یک بیستم از ارزش خود را به کالاهای آماده شده منتقل میکنند. در این مثال قضیه به این شکل میشود:

$$40 = 800 / 20$$

در مجموع امسال مخارج مواد خام، انرژی و خرابیها تا ۹۰ میلیون کرون بالغ میشود. در اقتصاد سیاسی ما این چیزها را بر عکس سرمایه متغیر، سرمایه ثابت مینامیم. ما حتی در مورد این واژه نیز توضیح بیشتری خواهیم داد.

اجازه بدهید که مخارج سرمایه دار را با هم جمع بزنیم:

حقوق کارگران	۱۰ میلیون کرون
مواد خام	۴۹ میلیون کرون
انرژی	۱ میلیون کرون
ماشینها و دیگر وسایل	۴۰ میلیون کرون
جهت‌نت	۱۰۰ میلیون کرون

اما او کالاهای تولید شده را به مبلغ ۲۰۰ میلیون کرون فروخت! پس آن ۱۰۰ میلیون کرون دیگر از کجا آمده است؟ بله، این ۱۰۰ میلیون کرون اضافی همان ارزش اضافیست. این ارزش اضافی حاصل کار کارگران است که دارای ارزشی بیش از ۱۰ میلیون کرون که مورد نیاز برای تکثیر میباشد. آن ۱۰۰ میلیون کرون حاصل سرمایه متغیر است. به این نام نامیده میشود به خاطر اینکه حامل این

خاصیت میباشد. این سرمایه طی زمان تولید ثابت نمانده و تغییر میکند - درآمد حاصله از آن بیش از مخارج است.

سرمایه ثابت بر عکس سرمایه متغیر، ثابت نامیده میشود، به دلیل اینکه، هر چه که تلاش کنیم نمیتوانیم ارزش اضافی از آن بدست بیاوریم. ارزش آن طی تمام زمان تولید ثابت باقی میماند. همان طور که قبلاً توضیح داده شد، فقط ابزار تولید، ماشینها و ساختمانها، بخشی از ارزش خود را به کالاهای تولید شده منتقل میکنند. این ارزش برابر است با ارزش اصطلاحاً ماشینها و غیره. این امر در مورد مواد خام و انرژی مصرف شده نیز اعتبار دارد. این حاصل کار در مرحله تولیدی دیگری در گذشته بوده و در کالای تولید شده - نه کمتر و نه بیشتر - حساب شده است.

اکنون ما میخواهیم به علم ریاضی متوسل شده و از سه علامت برای این سه قسمت که ارزش یک کالا خود را در آن تقسیم میکند استفاده کنیم:

M = سرمایه متغیر

T = سرمایه ثابت

A = ارزش اضافی

از هر کرونی که کارگران در این مثال دریافت کردند، سرمایه دار ما بر روی $10 = 100/10$ کرون آن دست گذاشت. در ازای هر ساعتی که آنها برای خود کار کردند، بصورت مجانی برای سرمایه دار 10 ساعت کار اضافی کردند.

این عدد، ارزش اضافی تقسیم شده با سرمایه متغیر - به عبارت دیگر M/A - حاصل ارزش اضافی یا درجه استثمار نامیده میشود. این نام نشان دهنده وضعیت کارگران استثمار شده در یک جای معین در یک ساعت معین میباشد. این را معمولاً به درصد نشان داده و عدد را از طریق ضرب حاصل ارزش اضافی 10 در 100 بدست میآورند. به عبارت دیگر در مثال ما 1000 درصد.

وقتی سرمایه دار سود و یا "سودمندی" - که او گاهی از چنین نامی استفاده میکند- کارخانه خود را حساب میکند، به ارزش اضافی حاصله در رابطه با تمام سرمایه سرمایه گذاری شده نگاه میکند. او به تمام مخارج خود نگاه میکند و هر دو، سرمایه ثابت و متغیر را محاسبه میکند. او سودمندی کارخانه خود را به شکل زیر محاسبه میکند:

$(T + M) / A$ در این مثال $1 = (10 + 90) / 100$. ما این عدد را در 100 ضرب کرده و 100 درصد جواب میگیریم. این عدد را که ما از طریق تقسیم ارزش اضافی با سرمایه متغیر به اضافه سرمایه ثابت بدست میآوریم، بر عکس حاصل ارزش اضافی، حاصل سود مینامیم.

در اینجا هر کسی میتواند ببیند، حاصل سود (100 درصد) کمتر از حاصل ارزش اضافی (1000 درصد) است و این دارای اهمیتی نسبیست، اهمیتی که در صفحات بعد به آن اشاره خواهیم کرد.

ارزش اضافی به کجا میرود؟

سرمایه دار با آن 100 میلیون کرون که از طریق ارزش اضافی بدست آورده چه میکند؟ ما میخواهیم این را به روشی معمول در قسمتهای مختلف توضیح بدهیم.

۱- سرمایه دار در سطحی بسیار وسیع تعداد بسیار زیادی کارکنان غیر مولد - افرادی که در جریان تولید ارزش اضافه هیچ نقشی ندارند - را در استخدام خود دارد. او سرکارگرهایی را استخدام کرده که کارگرها را کنترل کنند. او تعدادی را استخدام کرده که زمان سنجی کرده و سرعت کار را بالا ببرند. او افرادی را جهت اداره کارخانه اش، برای ثبت موجودی صندوق، دریافت سفارشها، تنظیم تبلیغات غیره و غیره در استخدام خود دارد. در ضمن او فردی که سمت ریاست کارخانه را به عهده داشته و حقوق بسیار بالایی نیز دریافت میکند استخدام کرده است. اجازه بدهید اینچنین تصور کنیم که این کارخانه امسال 8 میلیون کرون را به عنوان دستمزد به این افراد غیر مولد پرداخت کرده است.

۲- سرمایه دار پول کلانی را از شرکت برداشته، به شکلی که او (یا صاحبان سهام، اگر شرکت، شرکت سهامی باشد) بتواند یک زندگی لوکس، مملو از غذاهای لذیذ - مشروبات الکلی لوکس، ویلاها، اسپه‌های مسابقه ای، وسایل هنری گرانیقیمت، مسافرتها دور دنیا غیره و غیره برای خود تهیه کنند. ما امسال تقسیم سهام را 5 میلیون تخمین میزنیم.

۳- دولت سهم خود را برمیدارد. کارخانه در این سال مبلغ 5 میلیون کرون مالیات، حق کارفرما، بیمه های اجتماعی، غیره و غیره را پرداخت میکند.

۴- کالاهای کارخانه در مجموع در مغازه ها 200 میلیون کرون قیمت داشت. اما از این مبلغ فقط 190 میلیون کرون جهت خرید داخلی کارخانه پرداخت شد. به نظر میاید که سرمایه دار آماده است که کمی از پولها را قربانی کند برای اینکه بتواند کالاها را به مصرف کنندگان برساند. در این مثال این کار 10

میلیون کرون خرج برمیدارد که به عنون حقوق به کارکنان تجاری، بهره به سرمایه دار تجاری (برای مثال صاحب فروشگاه بزرگ زنجیره ای) و دیگر مخارج در جریان فروش، پرداخت میشود. حتی این پولها نیز بوسیله ارزش اضافی که در کارخانه تولید شده پرداخت میشود. در جریان فروش چیزی تولید نمیشود و در نتیجه ارزش اضافی در میان بخش معاملات ایجاد نمیشود. (توضیح ۱)

۱- جهت هر چه دقیقتر بودن، باید توضیح بدهیم که به این ترتیب مخارج در جریان پخش و - فروش تقسیم میشود. بخشی از پولها فقط صرف مخارج در گردش میشود و بخش دیگر مخارجیست که در ارتباط نزدیک با ادامه گردش جریان تولید قرار دارد. مطالب اولی (دستمزدها به مستخدمین تجاری و غیره) ارزش اضافی تولید نمیکند. بر عکس آن مطالب آخری (انبار کردن، بسته بندی کردن و حمل و نقل کالاها) ارزش جدیدی را به کالاها منتقل میکنند، اگر چه یک کالای آماده نشده ارزش مصرفی، تا زمانی که به خریداران تحویل داده نشده، ندارد.

۵- برای خرید ماشینهای جدید در سالهای آینده، تصور میکنیم که ما که کارخانه مبلغی پول را از بانکی قرض میکند. برای این مبلغ نیز باید به بانک بهره ای که از ارزش اضافی برداشت میشود پرداخت کند. ۲ میلیون کرون هم در اینجا مجبور است که بپردازد. این مخارج که در اینجا حساب کرده ایم، و دیگر مخارج دیگر از طریق ارزش اضافی پرداخت میشود. اجازه بدهید که اینها را در ستونی خلاصه کنیم: (توضیح ۲)

۸ میلیون کرون	دستمزد غیر مولد
۵ میلیون کرون	تقسیم میان سهام داران، دستمزدها و منافع معاملاتی
۱۰ میلیون کرون	تقسیم سود و دستمزد به مستخدمین تجاری
۵ میلیون کرون	مالیات و مخارج دولتی
۲ میلیون کرون	بهره بانکی
۳۰ میلیون کرون	نتیجه

حالا تند نرو، پیاده شو تا با هم بریم، این را حتما خواننده ما فریاد میکشد. مقدار تمام ارزش اضافی در مجموع ۱۰۰ میلیون کرون بود و فقط ۳۰ میلیون گزارش داده شده. پس به سر ۷۰ میلیون بقیه چه بلایی آمده.

۲- ارزش اضافی بخش بزرگی از حقوق کارگران را تشکیل میدهد. تقریباً نیمی از حقوق که بخش بزرگی از آن را ارزش اضافی تشکیل میدهد صرف اشکال مختلف مخارج مالیاتی میشود، (به عبارت دیگر کارگران مبلغی اضافی دریافت نمیکند، بلکه پولها صرف مسلح کردن نیروهای نظامی، کمک به صنایع، حقوق به ماموران اداری غیرو و غیرو میشود). تقریباً نیمی از مخارج کرایه هم حاصل ارزش اضافی میباشد که به شکل بهره بانکيست. بنابراین ارزش اضافی در جریان تولید حاصل میشود، اما به اشکال جداگانه از کارگران گرفته میشود.

پول به سرمایه تبدیل میشود

بله، به مرور زمان سرمایه دار عزیز متوجه میشود تنها او نیست که این کالاها را تولید میکند. حتی دیگر سرمایه داران نیز به این ایده دست پیدا کرده اند که میتوانند - در ساختن کالایی مشابه سرمایه گذاری کنند. خوب، در اینجا یک رقیب بیشرم و خشمگین سر از تخم در آورده است. چه کسی میتواند بیشتر بفروشد؟ چه کسی میتواند ارزانتر بفروشد؟ این سوالات سرمایه دار "ما" را وادار میکند که با هر وسیله ای که شده کوشش کند که تعداد زیادی کالا را در مدت کوتاهتری از سابق تولید کند، چرا که اگر تولید یک یک این کالاها در مدت زمان کوتاهتری انجام گیرد، به دلیل اینکه مقدار کمتری کار بر روی آنها انجام میشود موجب ارزان شدن آنها شده و بنابراین فروش آنها آسانتر میشود. قانون ارزش را بیاد بیاور.

اگر او در انجام این کار موفق نشود، رقبای او خواهند شد. این جریان شاید که سرمایه دار "ما" را مجبور کند که به تدریج کارخانه خود را به دلیل بردن سود کم تعطیل کند و یا ورشکست شود. همانطور که ما به آسانی متوجه میشویم، "رقابت نکردن" برای سرمایه دار برابر با مسئله مرگ و زندگیست.

به همین دلیل آنها کوشش میکنند که به هر وسیله ای که شده کارگران را به تولید کالا در یک مدت زمان کم ترغیب نمایند. (برای اینکه این را هر چه دقیقتر توضیح داده باشیم، آنها کوشش میکنند که ساعت کار اضافه را بالا ببرند و ساعت کار ضروری را کاهش دهند. در صفحات بعد به این موضوع باز خواهیم گشت).

یکی از راههایی که میشود کارگران را مجبور به تولید بیشتر در هر ساعت کرد، این است که تعداد بیشتری ماشینهای مدرن تهیه کنیم. به این وسیله کارگران مجبور میشوند که بیشتر تولید کنند، چرا که کارگری که قبلا با یک ماشین قدیمی کار میکرد، حالا با دستگاهی که دو برابر سرعت دارد کار میکند. پس از این توضیح کوتاه، ما میخواهیم به این سوال برگردیم: چه بلایی سر آن ۷۰ میلیون کرون باقیمانده از ارزش اضافی آمده؟ جواب این سوال این است که سرمایه دار آنرا برای خرید ماشینهای جدید، ابزار و ساختمانها غیرو غیرو سرمایه گذاری کرده است. بنابراین او چه کاری کرده؟ بله، او این ۷۰ میلیون کرون را به سرمایه تبدیل کرده است. ما میخواهیم در چند سطر کوتاه در مورد واژه سرمایه صحبت کنیم.

سرمایه چیست؟

تصور کنید که شما در بازی قمار ۱۰۰۰۰۰۰ کرون برنده شده اید! تصمیم میگیرید که پولها را پس انداز کنید و در یک فرصت مناسب با آنها اتومبیلی بخرید. بدنبال این تصمیم آنها را در لحافی قایم میکنید و برای اطمینان خاطر آنرا در صندوق بانک قفل میکنید. شما صاحب ۱۰۰۰۰۰۰ کرون هستید. آیا این پولها سرمایه به حساب میآیند؟ و آیا شما سرمایه دار هستید؟ نه، شما سرمایه دار نیستید. پول و سرمایه دو چیز متفاوتند. پول زمانی سرمایه میشود که در جهت استثمار کارگران حقوق بگیر استفاده شده و ارزش اضافی تولید کند. بر عکس اگر شما به جای آن با این پولها سهام بخرید، آنها را به عنوان سرمایه استفاده کرده اید. سود احتمالی این سهام حاصل ارزش اضافی است که کارگران تولید کرده اند.

جمع آوری سرمایه

تمام استثمارگران در تاریخ به شکلی بر روی سود حاصله از کار طبقه استثمار شده دست گذاشته اند. با اینحال تفاوت زیادی میان طبقات استثمارگر قدیمی و طبقات استثمارگر جدید وجود دارد. در گذشته، طبقات استثمارگر تقریباً تمام سود حاصله از تولید را در اختیار خود گرفته و برای مصرف شخصی خود، زندگی لوکس "با شراب، زنها و موزیک"، استفاده میکردند. سرمایه داران اینکار را نمیکند. همانطور که دیدیم، فقط بخشی از ارزش اضافی صرف مخارج لوکس آنها میشود. بخش بزرگی از آن صرف گسترش دادن سرمایه فعلی آنها میشود. در مثال ما سرمایه دار وسایل و ماشینهایی به ارزش ۸۰۰ میلیون کرون داشت و از ارزش اضافی ۷۰ میلیون را برای خرید وسایل جدید استفاده کرد. بنابراین اکنون ارزش سرمایه او $800 + 70 = 870$ میلیون کرون است. این پروسه را ما جمع آوری سرمایه دار مینامیم. این امر طبقه سرمایه دار را از دیگر طبقات استثمارگر جدا میکند. سرمایه داران همچنین خود را از سیستمهای قدیمی اقتصادی، از این طریق که بصورت بسیار قابل توجهی بارورند، جدا میکنند. طی سالهای ۱۸۰۰ و اولین صد سال پیدایش سرمایه داری، مقدار تولید بیش از تمامی تاریخ گذشته انسانیت بود. قسمت بزرگی از سرمایه پول نیست. بخش بزرگی از آنها در ساختمانها و ماشینها سرمایه گذاری شده است - به عبارت دیگر در ابزار تولید. ما تذکر داده ایم، که پول به خودی خودی سرمایه نیست. و حتی ابزار تولید هم نیست. انسانها در تمام دوران از ابزار تولید (برای مثال آچار فرانسه)، به عنوان ابزار تولید و نه به عنوان سرمایه، استفاده کرده اند. سرمایه زمانی به ابزار تولید تبدیل میشود که از آن برای استثمار کارگران جهت تولید ارزش اضافی استفاده شود. بنابراین ماشین خیاطی که شما در خانه دارید سرمایه نیست، اما آن ماشینهای خیاطی که خیاطها در یک کارخانه خیاطی با آن کار میکنند سرمایه به حساب میآیند.

ترکیب سازمان داده شده سرمایه

ما در این مورد که سرمایه دار چگونه و بصورتی مداوم سرمایه جمع آوری میکنند و چگونه بر روی چیزی که در حال حاضر دارد سرمایه گذاری میکند، صحبت کرده ایم. او با این کار قصد دارد که مقدار

تولید خود را بیشتر کرده و سودمندتر کند - با مخارج کمتر هر چه بیشتر تولید کند. با خرید بیشتری از ماشین، او مجبور است که تعداد بیشتری نیز استخدام کند. اما ماشینها پیشرفته تر و پیشرفته تر میشوند و سرمایه دار طبیعتاً زمانیکه سرمایه خود را بیشتر میکند کارخانه خود را با آنها مجهز میکند. به همین دلیل او به اندازه ای که نیاز به خرید ماشینهای جدید دارد، نیاز به استخدام کارگر ندارد. یک کارگر شاید امروز بتواند با یک ماشین پیشرفته به اندازه ای تولید کند که پنج کارگر با ماشینهای متعلق به ۲۵ سال پیش، تولید میکردند.

در اینجا نتیجه میگیریم که سرمایه ثابت از سرمایه متغیر سریعتر رشد میکند. به عبارت دیگر مبلغ سرمایه ثابت "ت" سریعتر از مبلغ سرمایه متغیر "م". حاصل تقسیم سرمایه ثابت/ سرمایه متغیر رشد میکند. این حاصل تقسیم بیانگر چیز است که ما آنرا ترکیب سازمان داده شده سرمایه مینامیم.

تمایل حاصل سود به پایین رفتن

قطعا بیاد میاورید که ما قبلاً تذکر دادیم که حاصل سود از حاصل ارزش اضافه کمتر است و اینکه ما میخواستیم که در آینده به این حقیقت بازگردیم؟ ما به آنجا رسیده ایم. اجازه بدهید که به چند نکته در مورد سرمایه داری که ما معاملات او را طی یک سال دنبال کردیم اشاره کنیم:

کالاهایی که در کارخانه او تولید شد به این شکل تقسیم شد:

م = ۱۰ میلیون کرون

ت = ۹۰ میلیون کرون

۱ = ۱۰۰ میلیون کرون

حاصل ارزش اضافی ۱ / م ۱۰۰۰ درصد بود.

حاصل سود ۱ / (ت+م) / ۱۰۰۱ درصد بود.

ترکیب سازمان داده شده م / ت ۹ بود.

ما تصور میکنیم که او پس از چند سال موفق شده است که مقدار تولید خود را گسترش داده و اکنون ۴۸ نفر را در استخدام خود دارد - به عبارت دیگر ۸ نفر کارگر جدید. دستمزد هر کدام آنها هنوز ۲۵۰۰۰۰ هزار کرون در سال است و جمع دستمزد آنها بر خلاف گذشته که ۱۰ میلیون کرون بود ۱۲ میلیون کرون است.

اما بر خلاف قوانین پیشرفت سرمایه داری، باید ترکیب سازمان داده شده سرمایه نیز گسترش پیدا کند - سرمایه دار باید ماشینهای موثرتر و جدیدتری تهیه کرده باشد. اجازه بدهید که این طور تصور کنیم که اکنون مخارج برای انرژی، مواد خام، اصطلاحاً ماشینها و نیرو و نیرو بر خلاف گذشته که ۹۰ میلیون کرون بود به ۱۲۰ میلیون کرون افزایش یافته است. ساخت سازمان داده شده سرمایه به این شکل تغییر میکند $10 = 120 / 12$. بنابراین این هم افزایش یافته است.

ما تصور میکنیم که درجه استثمار کارگران در همان سطح است - همان ۱۰۰۰ درصد. در نتیجه، ارزش اضافی تا ۱۲ برابر $120 = 10$ میلیون کرون بالا میرود. به شکلی که ما به کارخانه نگاه میکنیم در رقمی مطلق، حجم ارزش اضافی در طی این سالها از ۱۰۰ تا ۱۲۰ میلیون کرون افزایش یافته است.

اما وضعیت حاصل سود در چه حالیست؟ اجازه بدهید حساب کنیم! همانطور که همه میدانیم $(ت+م)/۱$. ما این اعداد واقعی را در فرمولی به صورت زیر مینویسیم:

$91 = 0,91 = 120 / (120 + 12)$ درصد! همانطور که شاهد هستید حاصل سود کاهش یافته، اگر چه

حاصل ارزش اضافه، به عبارت دیگر استثمار کارگران به صورتی ثابت ۱۰۰۰ درصد بوده است. این نتیجه رشد ترکیب سازمان داده شده سرمایه میباشد. اندازه سود احتمالاً رشد کرده است، اما همراه با پیشرفت سرمایه داری سهم آن از تمام سرمایه گذاری شده پایین میرود. برای شکست دادن رقبا و ثابت نگهداشتن سود، سرمایه دار باید دانما مبالغ بزرگتر و بیشتری را در کارخانه سرمایه گذاری کند، و در سطحی وسیع سرمایه را ذخیره کند. با هر چه بیشتر ذخیره کردن سرمایه مقدار حاصل خود را کاهش میدهد. تمامی اینها برای سرمایه دار مانند دایره تکراری میماند. این جریان تمایل حاصل سود به پایین رفتن نامیده میشود.

در نتیجه چنین به نظر میرسد، که سرمایه دار در مقابل یک مسئله حل نشدنی قرار گرفته است. اگر پا به پای سرمایه داران، سرمایه ذخیره نکند، این خطر برای او وجود دارد که ورشکست بشود. اگر سرمایه ذخیره کند، سود او در مقایسه با مقدار پولی که سرمایه کرده (حاصل سود) کاسته میشود. آیا او راه حلی برای حل این مشکل دارد؟

افزایش استتار

بله، به این شکل. دقیقاً به همان شکلی که در تیترا بالا مستتر است. او میتواند کوشش کند که هر چه بیشتر کارگران را استتار کند. در بیانی ریاضی او میتواند کوشش کند که حاصل ارزش اضافی را بالا ببرد (م/ا). کارگران برای سرمایه دار "ما"، همانطور که معرف حضور همه است، بدنیاال یک ساعتی که برای خودشان کار کردند ۱۰ ساعت برای سرمایه دار کار کردند. اکنون تصور کنیم که سرمایه دار به کارگران اجازه بدهد که به جای ۱۰ ساعت ۱۲ ساعت برای او کار کنند. اجازه بدهید اوضاع را در شرایط جدید محاسبه کنیم!

حاصل ارزش اضافی (ن/ا) ۱۲۰۰ درصد و ارزش اضافی (ا) ۱۲ برابر است $۱۲ = ۱۴۴$ میلیون کرون. این بدین معناست که حاصل سود (م+ت) میشود $۱۱۰ = ۱۰۱ = ۱۲ + ۱۲۰$ درصد. از این طریق که درجه استتار را تا ۲۰ درصد (از ۱۰۰۰ تا ۱۲۰۰ درصد) بالا ببرد، او موفق میشود که درصد حاصل سود را تا ۱۰ درصد بالا ببرد، گرچه ترکیب سازمان داده شده سرمایه بیشتر شده است. در اینجا این سوال باقی میماند که چه کلکلهایی باقی میماند که سرمایه دار با استفاده از آنها درجه استتار را بالا ببرد، به عبارت دیگر حاصل ارزش اضافی را.

روشهای مختلف گسترش استتار

۱- اولاً او میتواند مقدار ساعات کار اضافی را بالا ببرد. او ساعات کار ضروری را حفظ میکند و بسادگی اجازه میدهد که کارگران هر روز چند ساعتی کار کنند بدون اینکه حقوق آنها را بالا ببرد. بخصوص در زمان تولید سرمایه داری این امری معمولی بود که سرمایه داران از این طریق به روز کار اضافه میکردند. در بسیاری از کشورها دولتها از طریق وضع قوانین روزهای کار را بالا بردند. آن ارزش اضافی که سرمایه دار از طریق بالا بردن روز کار بدست میآورد، ارزش اضافی مطلق نامیده میشود.

۲- ساعات کار روزانه میتواند بدون تغییر نگهداشته شود اما ساعات کار اضافی میتواند به خرج ساعات کار ضروری افزایش یابد. اگر در گذشته کارگران کارخانه ای ۲ ساعت برای خود و ۶ ساعت برای سرمایه دار کار میکردند، اکنون فقط ۱ ساعت برای خودشان و ۷ ساعت برای سرمایه دار کار میکنند. در هر دو حالت، همانطور دیده میشود، ساعات کار ۸ ساعت میباشد. تحت چگونه شرایطی میتواند این اتفاق بیفتد؟

ما به یاد میآوریم، که ارزش کالای نیروی کار بوسیله ارزش آن کالاهایی که صرف زنده نگهداشتن او به عنوان یک کارگر میشود، تعیین میشود. و ارزش این کالاها به نوبه خود بوسیله مقدار کاری که صرف تولید آنها میشود، تعیین میشود. اکنون ما تصور میکنیم که ماشینهای مدرن در صنایعی که غذا، لباس، و دیگر وسایل ادامه حیات را، به شکلی که مقدار کار کمتری صرف تولید آنها میشود، مورد استفاده قرار میگیرند. در نتیجه ارزش این وسایل ادامه حیات کاهش میآید و به دنبال آن ارزش کالای نیروی کار. به این ترتیب همچنین ساعات کار ضروری - آن زمان کاری که کارگران برای خودشان کار میکنند - کاهش میآید. آن ارزش اضافی که سرمایه دار به این وسیله کسب میکند - به همان اندازه ای که ساعت کار اضافی بالا میرود ساعات کار ضروری نیز کاهش میآید، ارزش اضافی نسبی نامیده میشود. همین نتیجه حاصل میشود، اگر آن کالای مصرفی ضروری از کشورهایی با دستمزد پایین، کشورهای که جهان سومی نامیده میشوند: لباس از تایلند، سبزیجات از آفریقا، غیرو و غیرو، وارد بشوند.

۳- یک سرمایه دار میتواند از تکنیکهای جدیدی استفاده کند که کارگران با استفاده از آنها بتوانند کالاهای بیشتری را در رقابت با دیگر رقبای خود تولید کنند. مثالی را در نظر بگیریم: ما تصور میکنیم که در کشوری به صورتی میانگین ۲۰۰ ساعت کار محاسبه شده، از زمان خرد کردن سنگ معدن تا زمان پایان مونتاژ، صرف تولید یک اتوموبیل میشود. ولی در حال حاضر یک سرمایه دار ماشین آلات، امری که به او این امکان را میدهد که تنها ۱۷۵ ساعت کاری صرف تولید اتوموبیلهای او بشود را نصب کرده است. در نتیجه او نسبت به رقبای خود به نیروی کار کمتری نیاز داشته و به دنبال آن ارزش اضافی بیشتری را بدست میآورد، در حالیکه میتواند اتوموبیلهای خود را به همان قیمت رقبای خود بفروشد.

آن ارزش اضافی که یک سرمایه دار از طریق بکار بردن تکنیک بهتری نسبت به رقبای خود بدست میآورد، ارزش اضافی ویژه نامیده میشود. یک سرمایه دار همچنین میتواند کارگران خود را وادار نماید که از کارگران رقبای خود بیشتر کار کنند - برای مثال سرعت کار ماشین آلات خود را بالا ببرد - و از این طریق ارزش اضافی ویژه بیشتری را بدست آورد.

در رابطه با ارزش اضافی ویژه باید به نکته ای مهم اشاره شود. و آن این است که یک سرمایه دار میتواند این ارزش اضافی ویژه را طی زمان معینی کسب نماید، چرا که به زودی رقبای او نیز دست به استفاده از روش جدید زده و از این طریق مقدار ساعات کاری که جهت تولید اتومبیلهای مورد مثال ما بکار میرود، در سطح تمام کشور به صورتی میانگین به ۱۷۵ ساعت کاهش میابد. در نتیجه قیمت اتومبیلها نیز کاهش میابند، در حالیکه ساعات کار کمتری صرف تولید آنها میشود. آن سرمایه داری که از طریق نصب ماشینهای پیشرفته و با غرور کامل اینچنین تصور میکند که با استفاده از این روش میتواند مانع سقوط نرخ بهره شود بزودی، پس از اینکه ارزش کالاهای او در مقایسه با دیگر کالاها کاهش میابد ناامید و متاثر میشود.

او در رابطه با افزایش سرعت کار کارگران خود نیز به همان نتیجه میرسد. شادی جای خود را به غم و اندوه میدهد زمانیکه رقبا نیز همان روش را بکار میبرند.

از طریق ارزش اضافی ویژه سرمایه دار نمیتواند مانع روند سقوط نرخ بهره بشود، بر عکس کاری میکند که به سرعت سقوط افزوده میشود. کارل مارکس میگوید:

"ما میبینیم... که چگونه استفاده از ماشینها، استفاده هر چه بیشتر از ماشینها را بدنیاال دارد، که چگونه کار در مقیاسی وسیع، کار در مقیاسی هر چه وسیعتر را بدنیاال دارد. این همان قانون است که بصورتی پیوسته، دوباره تولید سرمایه داری را از مسیر قدیمی خود خارج کرده و سرمایه را مجبور میکند که به کار نیروی تولید کننده اضافه کند، با وجود اینکه یک بار این کار را انجام داده است، همان قانون که لحظه ای سرمایه دار را راحت نگذاشته و دانا در گوش او زمزمه میکند: بجلو! بجلو!"

تمرکز سرمایه

رقابت میان سرمایه داران بود که ذخیره سرمایه را موجب شد، اما همان امر موجب تمرکز سرمایه هم شد. با تمرکز سرمایه منظور اینست، که سرمایه داران کمتری در جریان رقابت ورشکست میشوند، که شرکتهای آنها توسط سرمایه داران بزرگتر خریداری میشود، که ثروت در دست تعداد کمتری سرمایه دار متمرکز میشود.

ذخیره سرمایه و تمرکز سرمایه، به تدریج سرمایه داری را به مرحله ای کاملاً جدید، مرحله امپریالیسم سوق میدهد.

هرج و مرج در تولید

مرکزیت سرمایه، رقابت میان سرمایه داران را کاهش نمیدهد. حتی سرمایه داری که مونوپولی را برای خود دست و پا کرده اند باید با رقبای خارجی خود رقابت کنند. او باید همیشه بر روی این مسئله حساب کند که شرکتهای بزرگ دیگر به منطقه تجاری "او" نفوذ کرده و یا دیگر سرمایه داران کالاهای مخصوص "او" را تولید کنند.

هیچ سرمایه داری نمیتواند از قبل حدس بزند که بازار به چه مقدار کالا نیاز دارد. او نمیداند که رقبای او قصد دارند که چه مقدار کالا تولید کنند. او در اصل کالا را برای خشنودی مردم تولید نمیکند. تنها هدف او تحصیل سود است، که تا آنجایی که میتواند، با سرعت هر چه تمامتر و تنها برای خودش ثروت جمع آوری کند.

به همین دلیل در سیستم سرمایه داری اتخاذ تدابیری از قبیل سوزاندن مواد غذایی و یا نابودی آنها به طریقی دیگر، امری ناممکن نیست، در حالیکه سه میلیون از مردم جهان از گرسنگی و یا کمبود غذا رنج میبرند. به زبانی ساده آن مواد غذایی برای سرمایه دار سود کافی را در بر ندارد. و شکار سود، شکار سود و دوباره شکار سود - این است تنها قانون زندگی سرمایه دار، این است اساس اقتصادی سرمایه داری مدرن.

به همین دلیل اقتصاد سرمایه داری به صورتی کامل بدون برنامه رشد میکند و از این طریق هرج و مرج تولید میشود.

بحرانهای ناشی از تولید مازاد

سرمایه داری از زمان پیدایشش تا بحال با بحرانهای عمیقی که هر از گاهی روی میدهد روبرو بوده است. همانند آمین گفتن مذهبیبون در کلیسا این بحرانها با فواصل نسبتاً معینی روی میدهد. پس از پایان جنگ جهانی دوم تا تقریباً ابتدای سالهای دهه ۱۹۷۰ سرمایه داری یک دوره موفق ۲۵ ساله را پشت سر گذاشت. زنده باد، پیروان سرمایه داری فریاد کشیدند. بالاخره از دست بحرانها راحت شدیم. اما با آغاز سال ۱۹۷۰ دوره جدیدی از بحرانها آغاز شد. همان داستان قدیمی. کارگران از کارخانه ها اخراج شدند. دستمزدها کاهش داده شد. کارخانجات یکی پس از دیگری بسته شدند. واحد پول کشورها ناپایدار شد و متعاقب آن معاملات تجاری میان آنها نیز کاهش یافت. بحران آغاز شده بود، پایدارتر و درازمدتر از همیشه. آن بحرانی که از آغاز سال ۱۹۷۰ سرمایه داری به آن دچار شده است هنوز ادامه دارد. برخی از عوارض ناشی از این بحرانها بخشا به دلیل دخالت دولت تعدیل یافت. اما با شروع دهه ۱۹۹۰ انجام این دخالتها نیز امکان ناپذیر شد. بحران مالی و ارزی شدیدتر شد. تعداد زیادی از کارخانجات ورشکست شدند. در سوئد بانکها با دخالت دولت از ورشکستگی مصون ماندند، امری که برای مالیات دهندگان ۶۵ میلیارد کرون خرج برداشت. تولید کالا کاهش یافت و بیکاری به صورتی ناگهانی افزایش یافت. دهه ۱۹۹۵ به دو بخش که "اقتصاد دو قسمتی" نامیده میشود تقسیم شد. سود و نرخ سهام بشدت افزایش یافت و تولیدات کالا تا حدی بالا رفت اما همزمان بیکاری در سطح بالایی باقی ماند، امکانات بخشهای دولتی کاهش داده شد، بر تعداد گرسنگان هر چه بیشتر اضافه شد و بحران اقتصادی جهان را به لرزه در آورد (از جمله مکزیک، آسیا، روسیه، آرژانتین). وقتی که این جزوه در پاییز سال ۲۰۰۳ نوشته میشود، کشورهای متحد سرمایه داری، ایالات متحده آمریکا، اتحادیه اروپا و ژاپن به صورتی همزمان در بحرانی عمیق به سر میبردند. بحرانهای سرمایه داری عجیبند. سیستمهای اجتماعی گذشته نیز از این بحرانها مصون نبودند. سیل، تولید ناقص، بیماریها و جنگ - مصادب بسیاری که میتوانستند باعث کمبود غذا و ایجاد دیگر مشکلاتی شوند که انسانها جهت ادامه حیات خود به آنها نیاز داشتند. مواد غذایی کافی نبود و انسانها به دلیل قحطی و دیگر شرایط بد مجبور به تحمل بسیاری از مشکلات بودند. اما در سیستم سرمایه داری جریان برعکس است. در اینجا بحران مسکن وجود دارد و تعداد بسیاری از کارگران ساختمانی بیکارند، در حالیکه صدها هزار انسان بدون مسکن در صف مسکن در انتظار ایستاده اند. در اینجا صنعت اتومبیل سازیست که در بحران بسر میبرد، در حالیکه انبارهای کارخانجات مملو از اتومبیلهای آماده است. در اینجا صنعت کشاورزیست که به دلیل تولید بیش از حد که کشاورزان نمیتوانند به فروش برسانند در بحران بسر میبرد. و بر عکس، جنگ جهانی دوم - آن مصیبت بزرگی که تا بحال بشریت را قربانی نموده است - اقتصاد سرمایه داری را بصورتی باور نکردنی رونق داد. بحرانهای سیستم سرمایه داری بحرانهای ناشی تولید مازاد هستند. آنها به دلیل اینکه کالاهای اضافی در بازار وجود دارد رخ میدهند. سرمایه داران آنطور که مایلند نمیتوانند آنها را با سود بالایی بفروشند و چرخ تولید در جامعه سرمایه داری آهسته ولی مطمئن از چرخش باز میایستد. ما باید در اینجا مطلبی را در رابطه با این جمله "کالای بیش از اندازه" توضیح دهیم. در اصل و در مقایسه با احتیاجات انسانها، کالای بیش از اندازه وجود ندارد. چرا که وقتی کشاورزان کار نمیکند، مردم جهان بدلیل کمبود غذا میمیرند. در حالیکه انبارهای کارخانجات اتومبیل سازی پر میشود، تعداد بیشماری از انسانها آرزوی داشتن یک اتومبیل را میکنند. زمانیکه کارخانجات کشتی سازی تعطیل میشوند، کشورهای جهان سوم از کمبود قایق فریاد میکشند. در اینجا مسنله فقط بر سر رابطه میان یک تولید مازاد و کیسه های پولیست، که میخواهد برای کالاهای اضافه تولید شده پردازد. یک سرمایه دار با ۱۰ درصد بهره و یا سود حاصل از پول سرمایه گذاری شده خشنود نمیشود، او به دنبال حداکثر سود است. او متوجه میشود که بالاترین سود را میتواند از طریق خرید مسکن و زمین بدست آورد، که سرمایه خود را در کشورهایی که به توسط فاشیستها اداره میشود سرمایه گذاری کند، و سپس سود حاصله را به بانکهای سونیس منتقل نماید. او کارخانه تعطیل میکند، کارگران را اخراج کرده و پرداختیهای خود را به فروشندگان جزء خود قطع میکند. این کار چه نتیجه ای دارد؟ فروشندگان جزء باید از مخارج خود بکاهند و کارخانه خود را تعطیل کنند. کارگرانی که اخراج میشوند، پول کمتری برای چرخاندن زندگی خود دارند و از این طریق در مجموع قدرت خرید جامعه کاهش میابد. و بدین ترتیب برای شرکتهای دیگر نیز هر چه مشکلتر میشود که کالاهای خود را با بالاترین سود ممکن به فروش برسانند. سرمایه داران بیشتری تصمیم میگیرند که

کارخانه های خود را تعطیل کنند و متعاقب آن قدرت خرید در بازار هر چه بیشتر کاهش میابد. بدین ترتیب مشکل مانند یک گلوله برفی که به دور خود غلت میزند بزرگتر و بزرگتر میشود و تمام کشورهای سرمایه داری را مبتلا میکند. بحران جهانی میشود. شکار سود و هرج و مرج در تولید مجددا کارگران را به خاک سیاه مینشانند.

دلایل بوجود آمدن این بحرانها را میتوان با کمک علم اقتصاد به شکل دقیقتری توضیح داد. این بحرانها بدلیل تضادهای اساسی میان روشهای تولید سرمایه داری بوجود میآیند. این تضادهای اساسی، از تضاد میان ماهیت اجتماعی تولید و مالکیت خصوصی بر نتیجه تولید سرچشمه میگیرند.

با ادعای فوق منظور اینست: از جانبی تولید هر چه اجتماعیتر میشود وجهت تولید کالاهاى مجزا نیروی کار بیشتری در تولید شرکت میکنند. شرکتهای مختلف به شاخه های صنعتی مختلف تقسیم میشوند، تمام صنایع جهانی شده و هر چه بیشتر به هم وابسته میشوند. کالاها نه برای مصرف شخصی بلکه برای فروش در بازار بزرگ - گاهی برای فروش در سراسر جهان - تولید میشوند. تمامی اینها تولید را به پدیده ای مشترک که مورد علاقه سراسر جامعه است تبدیل میکند.

از جانبی دیگر تعداد اندکی از انسانها که حکومت و کنترل میکنند، سود حاصله از این تولیدات را به نفع خود بالا کشیده و به تصاحب خود در میآورند.

این شیوه تولید منجر به تضادی شدیدی، از یک طرف میان احتیاج انسانها از طرف دیگر میل شکار سود از جانب سرمایه داران میشود. از اینجا بحرانها سرچشمه میگیرند و در اینجاست که بذر نابودی و جایگزینی آن با سوسیالیسم ریخته میشود.

در دراز مدت میل به شکار سود منجر به ایجاد بحران میشود. این بحرانها بتدریج جنگ تجارتي را میان کشورهای مختلف سرمایه داری بوجود میآورد. آنها با اتخاذ سیاستهایی از قبیل حفاظت گمرکها، با هر چه محدود نمودن قوانین واردات، کمکهای مالی به صادرات صنعتی غیرو و غیره کوشش میکنند که به قول سونديها به خرج دیگران برای خود کفشی تهیه کنند. سرمایه داران با اتخاذ سیاست زور و جبر تلاش کردند که بازارهای جدیدی برای کالاهای خود، کالاهایی که در بازار خودی نمیتوانند خریداری برای آنها پیدا کنند بدست آورند و دو جنگ ویران کننده جهانی حاصل آن بوده است.

بیکاری، وضعیت بد اقتصادی، استثمار بیرحمانه کارگران در کارخانجات صنعتی، نابودی محیط زیست، ایجاد قحطی در سطح جهانی و در آخر جنگ، تحفه ایست که شیوه تولید سرمایه داری به توده های مردم اهدا میکند.

سوسیالیسم - یک ضرورت

شیوه تولید سوسیالیستی تنها یک آرزو نیست، بلکه یک ضرورت تاریخیست. در حقیقت شرایط لازم جهت گذار به سوسیالیسم در بطن جامعه سرمایه داری رشد میکند.

سرمایه داران چه بخواهند و چه نخواهند تولید را اجتماعی میکنند. تمرکز و ذخیره سرمایه بصورتی روزانه و لحظه ای، تولید کوچکترین کالای مجزا را به امری که تمامی جامعه در آن شرکت دارند تبدیل نموده است. سیری ناپذیری از هر چه سود بیشتر عامل بوجود آمدن تکنیکی پیشرفته و صنعتی مدرن شده است.

جامعه بشری پس از صدها هزار سال به نقطه ای رسیده است که میتواند بر فجایع طبیعی فائق آید، و نیازهای همشهریان، غذا، لباس، پوشاک و دیگر مایحتاج زندگی آنها را تامین نموده و به آن میزان از طبیعت استخراج نماید که همه بتوانند از لحاظ مالی آسوده زندگی کنند. از لحاظ فنی هیچ مانعی بر سر ایجاد این موارد وجود ندارد. موانع ماهیتی اقتصادی و سیاسی دارند. تنها یک چیز مانعی بر سر ادامه پیشرفت انسانهاست - مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و نتیجه آن که همانا شکار سود هر چه بیشتر بودن که در اختیار تعداد معدودی از انحصارات سرمایه قرار میگیرد.

چند صد سال پیش یک کشاورز سوندي که مالک باغ کوچکی بود تقریباً هر چیزی را نیاز داشت به حساب خودش تولید میکرد. او تقریباً حق داشت که ادعا کند که کسی نمیتواند در امر مالکیت و تولید او دخالت کند. تمام این مسائل به خود او، فامیل و کارگران او ارتباط داشت. اما در عصر حاضر سرمایه دار تولید را به یک امر دسته جمعی که تمامی جامعه در آن شرکت دارند تبدیل نموده است.

روش تولید سوسیالیستی به صورتی گریز ناپذیر در بطن جامعه سرمایه داری رشد میکند. در حال حاضر تنها چیزی که باقی مانده این است که بوسیله انقلاب دولتهای سرمایه داری را سرنگون کنیم، قدرت سیاسی و اقتصادی را از جنگ آنها به درآوریم و تمامی ثروتهای افسانه ای آنها به مالکیت توده های زحمتکش درآوریم.

برای انجام این کار ما به اقتصاد سیاسی نیاز داریم. ما امیدواریم که مطالعه این دفترچه کوچک توانسته باشد کمکی به درک این مطلب کرده و محرکی باشد در جهت جستجوی هر چه بیشتر دانش از خزانه غنی مارکسیسم.

سوالاتی جهت بحث و گفتگو

- ۱- در چه لحظه ای تولید تبدیل به یک کالا میشود؟
- ۲- ارزش مبادله و ارزش مصرف را تعریف کنید!
- ۳- چه چیزی ارزش مبادلاتی یک کالا را تعیین میکند؟ و "در اصل" با چه واحدی و به شکلی این ارزش اندازه گیری میشود؟
- ۴- چه عاملی قیمت کالا را از قیمت اصلی آن متمایز میکند؟
- ۵- این جمله به چه معناست "ارزش مبادله ای پول همان ارزش مصرفی آنست"؟
- ۶- چرا سال به سال قیمتها به صورتی دائمی بالا میرود؟ آیا این کالاها هستند که با ارزشتر میشوند؟
- ۷- چه تفاوتی میان گردش کالا در سیستم سرمایه داری و سیستمهای اجتماعی دیگر وجود دارد؟
- ۸- آیا قیمت غذا در مغازه ها بیش از حد گران است؟
- ۹- ارزش مصرفی نیروی کار انسانها چیست؟
- ۱۰- ارزش مبادله ای نیروی کار چگونه تعیین میشود؟
- ۱۱- چه عواملی حقوق را از ارزش مبادله ای نیروی کار متمایز میکنند؟
- ۱۲- ارزش اضافی چگونه بوجود میاید؟
- ۱۳- سرمایه متغیر و سرمایه ثابت را تعریف کنید؟
- ۱۴- سرمایه ثابت چه نقشی را در جریان تولید ارزش دارد؟
- ۱۵- چه عاملی تعیین کننده ارزش سرمایه ثابت است؟
- ۱۶- تفاوت میان ارزش اضافی و سود چیست؟
- ۱۷- ارزش اضافی چگونه تقسیم میشود؟
- ۱۸- سرمایه چیست؟
- ۱۹- سرمایه داران به خرج کارگران ثروتمندتر و ثروتمندتر میشوند. در اقتصاد سیاسی، آن جریانی که باعث این امر میشود چه نامی دارد؟
- ۲۰- چرا ماحصل سود تمایل به کاهش دارد؟ سرمایه داران چگونه این مشکل را حل میکنند؟
- ۲۱- معانی این واژها را تعریف کنید "ارزش اضافی مطلق"، "ارزش اضافی نسبی"، "ارزش اضافی ویژه"!
- ۲۲- این چه قانون پایه ای اقتصاددست که بر مقدار و تنظیم تولید و از این طریق بر تمام حیات بشریت در جامعه مدرن سرمایه داری حکومت میکند؟
- ۲۳- چه فرقهایی میان بحرانها در سیستم سرمایه داری و دیگر سیستمهای ماقبل سرمایه داری وجود دارد؟
- ۲۴- بحرانهای سرمایه داری چگونه بوجود میایند؟
- ۲۵- آن شرط اساسی که روش تولید در جامعه سرمایه داری را محکوم به مرگ و غیر منطقی میکند چیست؟